

وقتی از شرافت و مردانگی حرف می‌زنیم، از چه حرف می‌زنیم؟

مدیر عامل شرکت حمل و نقل مسافر شهر کرمانشاه گفت: تاکسیران کرمانشاهی ۶۰۰ میلیون ریال پول و طلا را به صاحبش برگرداند. هوشنگ شریعتی راننده تاکسی گردشی با اطلاع یافتن از جا ماندن مدارک یکی از مسافران با تلاش فراوان وی را پیدا و کیف و مدارک را به فرد بازگرداند. این کیف حاوی پول، طلا و مدارک بوده که در تاکسی جا مانده و راننده تاکسی بدون هیچ‌گونه چشمداشتی آن را به صاحبش بازگرداند. ارزش تقریبی پول و جواهرات پیدا شده بیش ۶۰۰ میلیون ریال برآورد می‌شود.



یک‌بار با دوستی که زبان‌شناس است و سری در سرهای علم زبان‌شناسی دارد درباره غنای دو زبان متفاوت بحث می‌کردیم. او می‌گفت فرانسوی قابلیت‌های زبانی بیشتری دارد و من می‌گفتم در زبانی و قابلیت‌ها و بلاغت به گرد پای عربی هم نمی‌رسد. او دلایل علمی می‌آورد و من هم حقایق علمی رو می‌کردم. یک ساعتی که از این بحث بیهوده گذشت، هر دوبه یک سؤال مشترک رسید به بودیم: آیا در علوم انسانی خط‌کش وجود دارد؟ آیا می‌توانیم مثل علوم ریاضی و مهندسی بگوییم فلان متغیر بالاتر یا پایین‌تر از آن یکی است؟ این سؤال برای دومین بار جایی سراغم آمد که از ترافیک و ترسیدن



علیرضا رافتی
روزنامه‌نگاری که دوست دارد همیشه در بحث‌های داخل تاکسی‌ها مانطق غیرمنطقی اظهار نظر کند

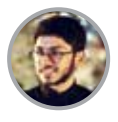
در این شماره از «هفتگ جام جم» روی صندلی تاکسی نشسته‌ایم و در مورد آخرین تحولات کشور، خاور میانه و جهان صحبت می‌کنیم

تریبون‌های مردمی

تاکسی

درس خواندن و تحقیق کردن
اگر روی صندلی تاکسی به کار نیاید
کجا به درد می‌خورد؟

ایران را فروختند؟



دیده‌م خان‌جانی
کارشناس روابط دیپلماتیک و پژوهشگری که مغزش را شست و شو دادند

هوای بهار سر ناسازگاری گذاشته بود و آفتاب که می‌خورد روی شیشه و آهن تاکسی، فضای داخل تاکسی را به یک محفظه بخارپز تبدیل کرده بود. سوار یک تاکسی در ایستگاه میدان صنعت شده بودم به مقصد میدان انقلاب. گرما دیگر داشت کلافه‌ام می‌کرد. در تاکسی تنها بودم و با این شرایط کرونایی نیاز به دو مسافر دیگر بود که تاکسی راه بیفتد. اما انگار مردم صنعت هیچ کاری با انقلاب نداشتند. بالاخره دو مسافر دیگر، یک جوان کوله به دست و یک مرد میانسال با کت و شلوار روی صندلی عقب سوار شدند و راننده هم با ماسکی روی چانه و یک مشمت تخمه در دست آمد و سلام و علیکی کرد و استارت زد. اولین حرکت بعد از استارت‌زدن چیست؟ اگر یک راننده عادی باشید لابد می‌گویید دنده را جا زدن، اما باید بگویم سخت در اشتباهید. برای یک راننده تاکسی اولین اقدام بعد از استارت، تنظیم رادیو روی موج اخبار است. اخبار سیاسی با صدای بلند شروع به پخش شدن کرد و تاکسی راه افتاد. از وقتی سال‌ها پیش تصمیم گرفتیم که در رشته روابط دیپلماتیک در دانشگاه تحصیل کنیم و بعد از آن از وقتی که سرم را کردم توی کتاب و جزوه و مقاله که در این زمینه تلاش‌های کوچکی در تحقیق و پژوهش کنم، همیشه برلیم جالب بود که چرا این‌قدر بحث‌های سیاسی و تحلیل کردن برای مسافران و رانندگان تاکسی مهم است.

گوینده رادیو داشت درباره توافق همکاری بین ایران و چین حرف می‌زد و راننده هم گاهی سر تکان می‌داد و گاهی بعضی اخبار را تأیید یا رد می‌کرد و جوان روی صندلی عقب هم با او همراهی می‌کرد. اما مرد میانسال همین‌طور مدام با شماره‌های مختلف تماس می‌گرفت و چیزهایی می‌گفت در این مایه‌ها: «حاجی به دو تومن دیگه می‌خوایم... منصور به تومن داری بریزی؟...» بحث بین راننده و مسافر پشت سری داغ شده بود که یک خودروی بلنیز آمریکایی وسط اتوبان زد روی ترمز و راننده تاکسی با خط ترمزی طولانی پشت آن، ماشین را متوقف کرد اما به جای ناراحتی از این ماجرا و فحش کشیدن به راننده بلنیز شروع کرد به تعریف که: «آقا شما ماشین انگلیسی رو ببین! چند ساله سلطان جاده است؟ آخ نگفته! حالا این ماشین چینی‌ها رو نگاه کن. از نمایندگی می‌خری سوار می‌شی خراب می‌شه. اصلاً همه چی مون رو دادند به چین فته! چی می‌شد به جای چین با همین انگلیس توافق می‌کردن الان از این ماشین‌ها سوار می‌شدیم؟!» مسافر پشت سری هم در تأیید این حرف‌ها شروع کرد به گلابه که در شغل‌شان همه قطعات چینی شده و اصلاً به درد نمی‌خورد، مسافر جوان در ادامه تحلیل‌های سیاسی‌اش افزود: «آقا به دونه ماهی توی خلیج فارس نمونده. من خودم از رفیقم که ماهیگیره شنیدم، می‌گه هیچی ماهی تو دریا نیست. همه رو چینی‌ها گرفتند بردند.

اصلاً همین قرارداد توافق ایران و چین، شما خونیدن این قرارداد رو؟ کشور رو دادند فته!» راننده هم تأیید کرد که: «من خود قرارداد رو خوندم ولی توی همین اینست‌گرام خوندم که این قرارداد ترکمانچای دومه!»

مسافر میانسال روی صندلی عقب همچنان داشت با تلفن صحبت می‌کرد و عدد و ارقام و هزینه می‌گفت. راننده که دید من اصلاً در بحث مشارکت نمی‌کنم، خواست من را به بحث بکشاند، رو کرد سمت من و پرسید: «آقا اصلاً ما مردم نباید قرارداد رو بخونیم، بدونیم چی رو دادند فته؟» همین‌طور که به روبرو نگاه می‌کردم گفتم: «نه!» مسافر و راننده با هم گفتند: «نه؟!» گفتم: «نه!» چرا باید مردم جزئیات توافق رو بخوندند؟ کار تخصصیه، در حوزه اطلاع مردم نیست که! بعد هم اگر شما بدونید، پس آمریکا و کشورهای متخاصم دیگه هم مطلع می‌شدن و کار شکنی می‌کنند.» راننده با پوزخند گفت: «کجای کاری؟! اصلاً تو شغلت چیه؟ خیلی از ماجرا پرتی» گفتم: «من کارشناس سیاسی و روابط دیپلماتیک هستم.» راننده متعجب نگاه کرد. مسافر جوان از صندلی عقب خم شد توی صورت من رو زد در چشم‌هام. مرد میانسال هنوز داشت با تلفن صحبت می‌کرد: «حاجی ۱۰ تومن کم داریم...» راننده با لحنی آرام‌تر پرسید: «چون! شما که اطلاع داری وضع مملکت چی می‌شه؟! کمی درباره توافق ایران و چین صحبت کردم و وقتی دیدم مسافر و راننده هر دو با اشتیاق گوش می‌کنند زدم به بحث‌های تخصصی و با خودم گفتم اگر دو نفر را هم از تحلیل‌های ابکی نجات بدهم، دو نفرند! به مقصد که رسیدیم مرد میانسال همین‌طور که گریه‌اش را می‌داد پشت تلفن می‌گفت: «حاجی چون به لطف شما خبرین، سومین زندانی هم آزاد شد!» تازه شستم خبردار شده بود که موضوع از چه قرار است. مرد میانسال کت و شلوار از خود میدان صنعت تا خود میدان انقلاب داشت پول جمع می‌کرد که زندانی آزاد کند. در تمام مدتی که ما مشغول بحث‌های سیاسی بودیم او سه زندانی را آزاد کرده بود. پیاده شدم. در را که می‌خواستم ببندم راننده با لبخندی ترجمه آمیز گفت: «جوان! به کم بیشتر فکر کن! بدجور مغزت رو شست و شو داد!»



آیا می‌دانید هر چه زودتر باید جمع کنیم و برویم مریخ زندگی کنیم؟

توطئه‌هایی که نمی‌دانستید

روز، داخلی، تاکسی انقلاب - آزادی

مسافر اول: آقا می‌شه کولر رو روشن کنی؟ مریدم از گرما.

راننده: به خاطر گل روت خود دقیقه‌روشن می‌کنم اما با این گریه و یه نفری که به خاطر کرونا کمتر سوار می‌کنیم، کولر گرفتن ستمه چون شما!

مسافر دوم: آقا کرونا کجا بود؟ شما به این چیزها باور داری؟

راننده: من که خودم ندیدم! اولی با جانقم همین هفته پیش به خاطر این مرضی لاک‌درز عمرش رو داد به شما.

مسافر دوم: خدایا مریزه. عمر که دست خداست حاج‌آقا. ولی من باور نمی‌کنم اصلاً همچین مرضی وجود داشته باشه. همه‌ش پول‌تیک سیاسیه.

مسافر اول: نه آقا، وجود داره. خودشون ساختنش. برو مقاله‌های اینترنیتی رو بخون. این ویروس رو چین و آمریکا با همدستی هم ساختند که جمعیت جهان رو کم کنند.

راننده: از این آمریکا هیچی بعید نیست.

مسافر دوم: آقا شما چه خوش‌باورید. چرا باید جمعیت رو کم کنند؟ اتفاقاً اینا براشون خوبه که جمعیت زیاد بشه. دیگه زمین جان‌داشته باشه. اون

وقت بلیت مریخ رو بفروشند به قیمت خون پدرشون.

راننده: مریخ رو مگه مسکونی کردند؟

مسافر دوم: به‌خیر نداری؟ قرار بود به همه مردم به اندازه یکسان اون‌جا زمین بدن که وقتی آب و منابع زمین تموم شد پاشیم بریم اون‌جا. اما

ایلان ماسک با پسر ترامپ زد و بند کرد، همه رو صاحب شد. الان اگه شما بخوای به واحد نقلی تو مریخ پخری باید بری دم ایلان ماسک رو ببینی. تازه

کلی هم بابت رفتن به اون‌جا باید بهش پول بدی.

راننده: بی‌شرفا!

مسافر اول: توی مریخ که به کسی زمین نمی‌دن، مریخ می‌دن!

مسافر دوم: باشه آقا، مسخره کن. دنیا مون داره نابود می‌شه، شما نشستی این‌جا ایراد لغوی از من می‌گیری.

راننده: هر چی می‌کشیم از این آمریکا است. باز دم روسیه گرم. اگه ایلان ماسک نبردمون مریخ روسیه می‌برد. بالاخره رگ و ریشه ایلان دارند.

مسافر اول: چدی؟

راننده: آره بابا، نمی‌دونستی مگه؟ زمان احمدشاه قاجار یه سردار ایرانی بود به اسم ولید امیر، چون اون موقع کنش‌های نظامی مدل اروپایی تازه اومده بود و این بابا هم اولین نفر از اونا پوشید، بهش می‌گفتن ولید امیر پوتین، بعد که احمدشاه خلع شد و فرستادندش روسیه، سردار ولید امیر پوتین هم باهاش رفت. الان نوه‌اش همه‌کاره روسیه است. اگه اجازه بدی دیگه کولر رو خاموش کنتم، امیر بنزین خوابید.

مسافر اول: خاموش کن آقا. دمت گرم. قضیه روسیه رو نمی‌دونستم.

مسافر دوم (آه بلندی می‌کشد): بله... همه‌مون دیر یا زود باید جمع کنیم بریم مریخ... یعنی زمین‌های این جامون چی می‌شه؟

مسافر اول: لابد حکومت صاحب می‌شه دیگه. اصلاً بعید نیست همه این گرمایش زمین و کمبود منابع رو زاهدانداخته باشند که ما جمع کنیم بریم زمین‌هامون رو صاحب بشند.

راننده: هیچی از هیشکی بعید نیست.

مسافر دوم: آقا من همین بغل‌ها پیاده می‌شم.

این قسمت را مسؤولان کشوری بخوانند

بسته پیشنهادی برای حل مشکلات

خلیج فارس و تنگه هرمز محل عبور شناورهای مهم دنیا است. یک راه حل می‌خواهیم پیشنهاد بدیم که نمونه آزمایش شده و موفقش را در گذرگاه‌های بین راهی مختلف کشور داشته‌ایم. شما باید کاری کنید که شناورها هنگام عبور از تنگه بدنه‌شان به جایی گیر کند و فرو برود یا آسیب ببیند. بعد همان‌جا تابلوی تبلیغاتی بزنید با عنوان «صافکاری ناو و کشتی بدون رنگ» و آدرس بدهید به صافکاری‌های حاشیه قشم. از آن‌جایی که ارزش پول ما در دنیا پایین است، برای کشتی‌های خارجی به صرفه است که کار صافکاری را بیاورند پیش خود ما.

که خودرو در خیابان کمتر است، آلودگی هم کمتر است. از طرفی همه می‌دانیم که درخت‌ها عاملان اصلی تولید اکسیژن و تصفیه هوا هستند. در نتیجه، باید شرکت‌های خودروسازی را مجبور کرد که به جای صندوق عقب، یک باغچه عقب برای هر خودرو بسازند و هر خودرو در محفظه به درخت‌خور صندوق عقبش یک نهال را با خود به این طرف و آن طرف ببرد و دی‌اکسیدکربنی که از آگزوزش تولید شده، همان‌جا تبدیل به اکسیژن شود.

مشکل: مشکلات اقتصادی راه حل: همان‌طور که مستحضر هستید

مشکل: قطعی مکرر برق در طول روز راه حل: دولت باید برق را هم مانند بنزین سهمیه بندی کند و کارت هوشمند برق را برای هر فرد صادر کند. کارت هوشمند برق نباید برای خانواده صادر شود. شاید در خانواده‌های فرزندان خواستار روشن‌کردن کولر باشند و پدر مخالف این ماجرا. چرا باید سهمیه برق پدر صرف کاری که دوست ندارد بشود؟ هر فرد باید به‌طور مجزا سهمیه و کارت هوشمند برق داشته باشد.

مشکل: آلودگی هوا راه حل: شما می‌گویید خودروها عامل اصلی آلودگی هوا نیستند، ولی ما به عینه می‌بینیم وقت‌هایی